

رسا بنده اسرار آن بادشاه  
 مقاتل بگریختن نومی خیر  
 ندانم در کسب عتاب یکدیگر  
 بچید امر دی بر دوز محراب  
 ببلای بدبخت او می رسد  
 که تا شکست آوری کند جزا  
 جز او هر که آید بر تو خست  
 تو می در صحابه لکه دار بار  
 سپردم بنو محمد را و سلا  
 بچیت ادعی را در آن غم  
 طفر بر نمود اوست ای شاه  
 شب جمع گشتند آن شش شه  
 ز فرمان بر آمدند آن کوی

فردی شمع در سبزه  
 ربا مصطفی بادت از حق طفر  
 بکس اندر رحمان مرد او  
 کذب است اکنون چون کبریا  
 لکه در تالاه ندارد کس  
 بفرمای تا جمله کار ساز  
 مکه نیر مردان علی مرتضی  
 رسول خدا صفت ای که دکار  
 بجز تو لکه دارد یک کدوا  
 دعا که در حضرت پاک کرد  
 که ضرر را بگریختن بگره بین  
 بزود مقاتل در آن کار زار  
 چون که در وقت عجز مخرس

ماضی که با بنوی ماه تاب سب  
 که بود کسبش با خداوند اصل  
 بر آن چنین جریب در سحای گاه  
 دعاری بر ام ازین با تیغ  
 غم ازین ن مکه صهار کس  
 که در جبار بود ما بر این خیر  
 شود دشمنی در جهان این  
 بسوی خزینه فریبنا درود  
 که بود شتر همه با بر استخوان  
 که کار آمدیم جمیعیدان او  
 ز کس ز زینده ز جوی سپر  
 هر جاننده از آنکه گاه بار  
 که ای جگر اچا بزمین

بتاننده کی چشمه افتاب  
 پلالت بفراب آن کج نسیل  
 کنیز من جوی من باهد لا نگاه  
 بکیم که دین او میخند  
 که قیامش در زمان هیچ کس  
 بکیم جاد از سران مکه  
 چکامین می ندر مکه من  
 دوزخ همه مدار رای نمود  
 بدشتر حار صد نفر کوه جان  
 نذانی کس بودم زمان او  
 ز تبر کمان ز تیغ بتر کوه  
 که تا قلعه او دیدند بکار  
 بیامد و شب جیر کبیل امسن

بنزد در کسب دوا